شنبه 19 آذر 1390 - 08:02

فطرتي که در قرآن مطرح است غير از فطريات و امور فطري است که در منطق و فلسفه از آن بحث مي‌شود

فطرتي که در قرآن مطرح است غير از فطريات و امور فطري است که در منطق و فلسفه از آن بحث مي‌شود. و نيز «فطرت» که سرشتي ويژه و آفرينشي خاص است...

فطرتي که در قرآن مطرح است غير از فطريات و امور فطري است که در منطق و فلسفه از آن بحث مي‌شود. و نيز «فطرت» که سرشتي ويژه و آفرينشي خاص است، غير از طبيعت است که در همه موجودهاي جامد يا نامي و بدون‌روح حيواني يافت مي‌شود، و غير از غريزه است که در حيوانات و در انسان در بُعد حيوانيش موجود است. اين ويژگي فطرت از آن جهت است که با بينش شهودي نسبت به هستي محض و کمال نامحدود همراه است و با کشش و گرايش حضوري نسبت به مدبّري، که جهل و عجز و بخل را به حريم کبريايي او راه نيست، آميخته و هماهنگ است. فطرت انساني مطلق‌بيني علمي و مطلق‌خواهي عملي است.
«فطرت» که همان بينش شهودي انسان به هستي محض و گرايش آگاهانه و کشش شاهدانه و پرستش خاضعانه نسبت به حضرت اوست، نحوه خاصي از آفرينش است که حقيقت آدمي به آن نحو سرشته شده و جان انساني به آن شيوه خلق شده است. فصل اخير انسان را همان هستي ويژه مطلق‌بيني و مطلق‌خواهي او تشکيل مي‌دهد.
همه اين عناوين يادشده مفهوماً از يکديگر جدا و مصداقاً عين يکديگرند؛ به طوري که اگر انسانيت انسان محفوظ بماند، هم آن بينش شهودي به حضرت حق‌تعالي محفوظ است و هم اين انجذاب و پرستش خاضعانه. و اگر اين خضوع عملي و آن شهود علمي نبود، فصل اخير انسان هم نخواهد بود؛ زيرا هويت انساني انسان به سيرت انساني اوست نه به صورت انساني او، و لذا مولي‌الموحدين علي‌بن ابي‌طالب(عليه‌السلام) فرمود: «فالصورة صورة إنسانٍ والقلب قلب حَيَوانٍ، لايعرفُ باب الهدي فيتّبِعَه، ولاباب العَمي فيَصُدّ عنه، فذلك ميّت الأحياء»[1]. يعني چهره او چهره انسان است و قلبش قلب حيوان! راه هدايت را نمي‌شناسد که از آن پيروي کند و به طريق خطا پي‌نبرده تا آن را مسدود سازد و از آن منصرف شود و ديگران را مصروف دارد، پس او مرده‌اي است در بين زندگان.
منظور از قلب همان روح ملکوتي است که موجود زنده با آن ادراك مي‌کند؛ زيرا فطرت به معناي بينش شهودي و انجذاب و بندگي، سرشت ويژه انساني است نه صفتي از صفات او تا با زوال وصف، بقاي موصوف ممکن باشد، بلکه اين شهود و گرايش نحوه خاص وجودي اوست که با آن آفريده شده است.
گفتني است که فطرت زوال‌پذير نيست، ليکن ضعف، وَهن، وَني و در نتيجه سترپذير است و اگر فطرت کسي مستور و مدسوس شد، آن شخص مصداق کلام سيّدالموحدين(عليه‌السلام) خواهد شد که: «فالصورة صورة إنسان و... ».
فطرت از سنخ هستي است نه از سنخ ماهيت، از اين‌رو داراي مفهوم و از قبيل معقول‌ثاني فلسفي است. و چون ماهيت ندارد فاقد تحليل و تعريف ماهوي است، نه تحديد و تعريف حدّي دارد و نه تعريف رسمي. بلکه تعريف شرح اسمي دارد،يعني همان خلقت ويژه انسان که در نهاد او گرايش و شهود خاص نهفته است
[1] ـ نهايه ابن‌اثير، ج3، ص457 «فطر».
[2] ـ سوره روم، آيه 30. فطرت در قرآنصفحه 25
[1] ـ نهج البلاغه، خطبه 87. فطرت در قرآنصفحه 26

حضرت آيت الله جوادی آملی